بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم‏

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدَنَا وَ نَبِیِّنَا أبُوالقَاسِم مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَی أهْلِ بَیْتِ الطّاهِرين وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدَائِهِم اَجمَعينْ

اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الّشَیْطانِ الرَّجیمْ

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ إنَّهُم فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُم هُدًی\*وَ رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم إذ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ لَنْ نَدْعُوَ مِن دُونِهِ إلهًا لَقَدْ قُلنَا إذًا شَطَطًا[[1]](#footnote-2)

ما خبر [عبرت آموز] شان را به حق و درستی برای تو بیان می کنیم: آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.

و دل هایشان را [با یقین به حقایق،] محکم و استوار ساختیم؛ آن گاه [که در برابر شرک و بت پرستی] به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان ها و زمین است، هرگز جز او معبودی را نمی پرستیم که اگر بپرستیم سخنی گزاف و دور از حق گفته ایم: [ که با خدا معبودی دیگر وجود دارد.]

راجع به قصۀ اصحاب کهف از نظر اینکه اسمائشان چه بوده و تعدادشان چند نفر بوده اند و سمتشان چه بوده آیا افراد عادی بوده اند یا از اعیان و اشراف اون مملکت و از مقربین به دستگاه حکومت وقت بوده اند و هم کیفیت خروجشان از شهر آیا به هیئت اجتماع بوده یا فرزند فرد خارج شده اند و اگر فرزند فرد رفته اند آیا با بِناء و قرار داد قبلی بوده با هم قرار گذاشته بودند خارج بشوند یا خیر بطور بی هدف خارج شده اند و بعد در خارج شهر به هم رسیده اند و همراه شده اند و همچنین سگشان به چه کیفیت به اونها ملحق شده و بعد در داخل غار که رفته اند آیا مدتی اونجا زندگی کرده اند و بعد از مدتی به خواب رفته اند یا همون روزی که رسیده اند خوابیده اند و هم بعد از اینکه بیدار شدند اون کس که آمده برای تهیۀ غذا در شهر با چه حوادثی روبرو شده و چه صحنه هایی به وجود آمده راجع به تمام این صحنه هایی که عرض شد روایات مختلف هست و اقوال مفسرین و مورخین گوناگون است و احتیاجی نیست ما اون روایات و اون قطعات تاریخی را اینجا ذکر کنیم و روش بحث بشود احتیاج به اونها نیست به جهت اینکه اون روایات و تواریخ اکثرا سندشون منقّح نشده از لحاظ سند تنقیح نشده است و بسیارشون هم از نظر متن روایت اضطراب و تشویش دارد وقتی بنا شد که روایاتی یا تواریخی سندا منقح نیست و متنا هم مضطرب است احتیاجی نیست حالا مورد بحث قرار بدهیم نقض و ابرامش کنیم چون متقن نیست اینی که از اونها ما صرف نظر می کنیم گرچه از نظر داستان بودن جالبه اونهایی که نقل شده از لحاظ قصه و داستان بودن جالب است اما خب چون خیلی مفید فایده ای نیست حالا یه مقدار وقت گرفته بشود و اونها نقل بشه و چون اتقان هم ندارد اینه که فایدۀ زیادی ندارد نقل اونها.ما از اونها چشم می پوشیم و فقط خود آیات قرآن را ترجمه می کنیم اون مقداری که از خود آیات استفاده می شود کافیه. هجده آیه در این زمینه آمده است و همین ها ترجمه بشود به دست میاد حالا دیگه اون حواشی و خصوصیاتش خیلی لازم نیست گفته بشه.این یک مطلب مطلب دیگر اینکه قرآن کریم قصه هایی که می آورد از گذشتگان منظورش قصه گفتن نیست چون قرآن کتاب قصه نیست کتاب داستان نیست بطوری که مثلا یک شخصیتی را یک جمعیتی را که مورد بحث قرار داد تمام خصوصیات اونها را آورده باشه اینجور نیست کتاب های تاریخی خب اینجوره کسی که تاریخ می نویسد البته اون کسی که قهرمان تاریخ است اون را قهرمان داستان اون را می آورد و آب و تابی می دهد تمام جزئیات زندگی او را ذکر می کند پدرش که بوده مادرش که بوده کی به دنیا آمده کجا زندگی کرده و خصوصیات زندگی اش را نقل می کنند.اما قرآن اینجور نیست قرآن در قصه هایی هم که آورده است به این کیفیت هیچ قصه ای نداریم اینجور بحث کرده باشه بلکه این خانم ها اگر صحبت نکنند خوبه.قرآن کریم یک هدفی دارد اون هدفش را از طرق مختلف تعقیب می کند گاهی از اوقات برهان و استدلال می آورد گاهی از اوقات پند و نصیحت دارد گاهی تهدید و انذار دارد گاهی از اوقات قصه و سرگذشت دیگران را نقل می کند در همۀ این طرق اون هدفش را تعقیب می کند از اون مسیر خارج نمیشه.هدف قرآن همینه که مردم را متوجه کند به مبداء و معاد هستی.مبداء را معرفی کند معاد را معرفی کند مسیر انسان را معرفی کند برنامۀ سیر را نشان بدهد.از کجا آمده ای به کجا می روی از چه راه باید بروی با چه برنامه ای باید حرکت کنی هدف قرآن اینه و در همۀ مراحل همین هدف را تعقیب می کند.مبداء و مبداء شناسی و منتها شناسی و صراط مستقیم شناختن و برنامۀ سیر را بدست آوردن.اینه چون هدف این است ولذا قصه هایی هم که نقل می کند اون قسمت و اون تکه های داستان که دخیل این هدف است همون را میگیره.بقیه را رها میکنه.هیچ کاری نداره با بقیۀ جزئیات قهرمان اون داستان هیچ کار ندارد.فقط اون قسمتی که در این هدف دخیل است مبداء و منتها و مسیر و برنامۀ سیر همین.راجع به این قسمت هر تکه ای از اون داستان که اون دخیل باشد می آورد ولذا می بینیم داستان کسی را که شروع می کند گاه می بینیم اول داستان را ذکر کرده بقیه را رها کرده.گاهی می بینیم از وسط گرفته یک تکه از وسط زندگی اون شخص را گرفته همون تکه را گفته و رها کرده.دیگه با اول زندگی اش با آخر زندگی اش کار ندارد همین در این وسطه و گاه می بینیم نه قسمت آخر را گرفته است و اول و وسط را رها کرده.مثلا فرض بفرمائید که دربارۀ حضرت یوسف علیه السلام وقتی می خواه شروع کند کاری ندارد حالا مادرش که بوده و کی بدنیا آمد و چجور بدنیا آمد و اینها را نمیخواد بگه.در کجا بدنیا آمد نه از اون شروع کرد از خواب او شروع می کند.خواب دید چون تمام هدف این بوده خوابی دیده و بعد اون خوابش هم تعبیر شده و اون تمام اون مهنت ها و انقطاع از عوامل و اسباب طبیعی که همه چیز بر علیه او قیام کردند که او را از بین ببرند اما دست قدرت غیبی پناه گاهش و پشتیبانش بود در همۀ مراحل اون دست قدرت را محافظت کرد تا به هدف رساند.از موقعی که خواب دیده شروع می کند کاری به مطالب گذشته اش ندارد.اما راجع به حضرت عیسی از تولدش شروع می کند چون اونی که دخیل است در مبداء شناسی و منتها شناسی جریان تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام است.جریان ولادت او را نقل می کند به چه کیفیت متولد شد بقیه را رها می کند.یکی هم خوارق عاداتی که ازش صادر شده معجزاتی که داشته است و جریان ولادتش چون جریا آیتیت دارد.اون چه که جنبۀ آیتیت برای خدا دارد همون را ذکر میکنه و همچنین سایر قصه ها یک نمونه ای عرض شد.حالا جریان اصحاب کهف هم همین جوره.اون قسمتش که دخیل است در هدف همون تکه را گرفته کاری به سایر خصوصیات و جزئیات زندگی اینها ندارد اسم اینها چه بوده چه کار داریم به اسم اینها؟چه دخالتی دارد در هدف؟در مبداء شناسی و منتها شناسی و برنامۀ زندگی بدست آوردن اسامی اصحاب کهف چه ربطی دارد چه دخالتی دارد؟خب ممکن بود بگوید یه اطلاعاتی ست اما خب ربطی به هدف ندارد.از اسامی اونها صحبت به میان نیامده و در کجا بودن چجور متولد شدن چطور زندگی کردن اونی که شروع کرده است اون تکه ای که از اصحاب کهف دخیل بوده در هدف چه بوده؟مسئلۀ ایمانشان و استقامتشان در راه ایمان به خدا و مبارزۀ با باطل همین.ولذا همین که شروع می کند کاری به این جهت ندارد نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ[[2]](#footnote-3)1 ما قصۀ اونها را برای تو می گوییم چی؟ إنَّهُم فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ از همین جا شروع شد إنَّهُم فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ مسئلۀ ایمانشان را پیش کشیده ولی کاری به مطالب دیگر نیست إنَّهُم فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ پس این همه نکته ای که قرآن کریم قصه هایی که آورده تنها اون تکۀ از داستان را می گیرد روش بحث می کند که دخیل باشد در هدف خاص قرآن و هدف خاص قرآن جنبۀ تربیتی دارد جنبۀ هدایتی نسبت به مبداء و منتهای عالم است و بس.حالا شروع می کند به قصه نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ چون در این قصۀ اصحاب کهف سه آیۀ اول آمده اجمال قضیه را آورده در سه آیه از این نَحْنُ نَقُصُّ شروع به تفصیل می کند در مقام تفسیر هم همون سه مطلب را تشریح می کند اون مطلب اول بله إذْ أَوَی الفِتْیَةُ إلی الکَهْف[[3]](#footnote-4)2 رفتن به کهف در غار با خدا مناجات کردند رَبَّنَا آتِنا و بعد هم قسمت دوم که ضَرَبْنَا عَلَیٟ آذَانِهِمْ فِی الکَهْف[[4]](#footnote-5)1 ما اونجا اونها را به خواب گرانی افکندیم.خوابشان سنگینه خب این خواب از آیات الهیه.یه خواب سنگین سیصد ساله این از آیات الهیه است.این قسمت را هم متذکره و دیگر هم مسئلۀ بیدار شدنشان ثُمَّ بَعَثْناهُم[[5]](#footnote-6)2 یکی رفتنشان به غار از محیط کفر اعراض کردن برای حفظ ایمان خود به غار رفتن.پا روی زندگی پر نعمت گذاشتن برای حفظ ایمانشان.این مسئله مهمه این را ذکر می کند.مسئلۀ دوم که مهم است خواب طولانی از آیات الهیه است اون هم ذکر می کند.مسئلۀ سوم بیداری بعد از خوابشان این هم مهمه این سه مطلب را اجمالا در سه آیۀ اول ذکر فرموده حالا از همین نَحْنُ نَقُصُّ همین ها را تشریح می کند نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ ما داستان اونها را برای تو می گوییم اون هم نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ داستان حق نه مثل قصه گوها آب و تاب بدیم و یه چیزهایی را اضافه کنیم کم کنیم نه اون چنان که واقع شده یک تکه ای از داستان را اون چنان که واقع شده و حق است و ثابت اون را نقل می کنیم کم و زیاد نداره ساختگی هم نیست یعنی قصه های قرآن مثل رمان نویس ها ساختگی نیست واقعیت واقع شده در عالم اونقدر که واقع شده نقل می کنیم اون هم نه همۀ واقعیات را اون واقعیتی که در هدف ما دخیل است اون قسمت را می آوریم نَبَأَهُمْ بِالحَقِّ حالا چه بوده؟ إنَّهُم فِتْیَةٌ اولا این ها حالا هر چند نفر بودند حالا اشاره ای هم می شود به این تعدادشان حالا فعلا کاری به عدد نیست همۀ اونها حالا هر چند نفر بودند یه جمعیتی بودند إنَّهُم فِتْیَةٌ که گفتیم جوانمردان بودند فتیه جمع فتاست و فتا یعنی جوانمرد محکم چون فتا و جوان از خصوصیاتش اینه که صلابت دارد رشیده نیرومند است.اینها مردمی بودند فتا جوانمرد رشید نیرومند اما نه نیرومند جسدی نه فکرشان قوی بود عقلشان رشید بود دزد نبودند که دیدند دیگران پریدند اینها هم بپرند میمون نبودند که به ساز هر کسی برقصند دیدند اونها رقصیدند اینها هم می رقصند هیچ حساب هم نمی کنند ها چون اونها رقصیدند ما هم می رقصیم اونها لخت شدند ما هم لخت می شویم اونها آنتن تلویزیون هاشون از بالای خانه هایشان رفت برای ما هم باید برود چرا اونها پسران و دخترانشان باید آزاد باشند اما برای ما در حجاب باشند نه ما هم مثل اونها.اینجور میمون نبودند که ساز دیگران برقصند و بی هدف مقلِّد باشند اون هم مقلِّد در افکار مقلِّد در عقائد اون تقلید عقلانی جای خودش محفوظه.اون تقلیدی که در اجتماع اساس زندگی اجتماعی رو اون تقلیده.خب یه تقلید حق داریم عقلانی یه تقلید باطل داریم که حیوانیه اون تقلید انسانی و حق و عقلانی اون تقلیدی ست که غیر متخصص در هر فنی به متخصص اون فن باید مراجعه کند تا اجتماع بچرخد و الا اگر بنا بشود تقلید عقلانی در زندگی اجتماعی بشر نباشد اجتماع مختله چون همۀ افراد که در تمام رشته های علمی و فنی که تخصص ندارند مثلا یه فرد در تمام رشته ها که متخصص نیست قهرا در زندگیش به رشته های مختلف زندگی محتاج است و خودش هم متخصص نیست به حکم عقل باید مراجعه کند به کسی که متخصصه.مریض به طبیب مراجعه می کند انسان خانه میخواد بسازد به بنا و مهندس مراجعه می کند.اون کسی که اتومبیل دارد مثلا در امور فنی اش به مکانیک مراجعه می کند یک کسی هم که از احکام الهی اطلاعی ندارد و راه استنباط هم دستش نیست به حکم عقل مراجعه می کند به اون کسی که راه استنباط احکام دستشه این تقلید تقلید عقلانیه.یعنی تقلیدی ست که روی منطق عقل استوار است این تقلیدی ست که زندگی اجتماعی روی این پایه است که اگر نباشه اجتماع زندگیش مختله.نه این تقلید درسته این تقلیدی ست حق و روی منطق و عقل اون تقلیدی که مذمّت می شود

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد[[6]](#footnote-7)1

تقلید در افکاره تقلید در عقائد اون راه هایی که انسان بهش عقل داده اند باید با عقل خودش راه را تشخیص بدهد عقل را اعمال نکند هوس را به راه بیافکند.مثل بز اونها پریدند این هم می پرد و اون ها ساز بزنند این هم برقصد و هر کاری کردند این هم انجام بده.این تقلید حیوانیه این روی منطق عقل استوار نیست.اینها اینجور نبودند اینها مردمی بودند فِتیَه جوانمرد و رشید العقل نیرومند در فکر.فکر کردن در محیطی زندگی می کردند همه بت پرست بودند بت پرست بودند بت خانه داشتند اینها فکر کردن ما بز هستیم که اونها بت می پرستند ما هم بت بپرستیم ما عقل داریم ما می بینیم که این آسمان و این زمین و نزول باران و تکوّن گیاهان اینهمه نظامات متقن در عالم یه دستی اینها را می چرخاند اداره می کند اون کسی که این عالم را اداره می کند مرا اداره می کند چون من یک جزئی از این عالمم.اداره کنندۀ این عالم است که مرا اداره می کند و می چرخاند و حیاتم می دهد و مرگم می دهد و صحّت می دهد مرض می دهد ذلّت می دهد عزّت می دهد می میراند اوست.باید او را من بپرستم.به او محتاجم. ولذا گفتن رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ[[7]](#footnote-8)1 اون کسی که آسمان ها و زمین را می چرخاند مرا می چرخاند به چه مناسبت در مقابل بت سجده کنم؟گاو کیه گوساله کیه؟ اون بتی که تراشیده اند کیه دقیانوس کیه فرعون و نمرود کی؟اینها مثل من چرا من در مقابل اونها سجده کنم کرنش کنم؟خب این عقله.معنای فتوت و جوانمردی اینه.اینا فتا بودند رشید بودند

آمَنُوا بِرَبِّهِمْ[[8]](#footnote-9)1 ایمان آوردند به اون گرداننده و چرخانندۀ خودشان فهمیدند اینها نیستند چرخاننده فِتْیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُم هُدًی [[9]](#footnote-10)2 همین که یک قدم به سمت ما آمدند ما هم جلو رفتیم استقبالشون کردیم ما هم بر نورانیت قلبشان افزودیم.برنامه همینه کسی بخواهد در امر معرفت الله روشن تر بشه باید حرکت کند همینجور بنشینه اینجا و یک قدری فقط چشماشو بمالد و اشک بریزد و نمی دانم یه قدری تضرعی کند تنها این نیست.برنامۀ عملی دارد دین مقدّس.از اون برنامه تبعیّت کند انجام بدهد واجبات را ترک کند محرّمات را خود این تقوا که پیش گرفت کم کم روشن ترش می کنند ولذا یک جا می فرماید

یَا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ و آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُم کِفْلَینِ مِنْ رَحمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُم نُورًا تَمْشُونَ بِه[[10]](#footnote-11)3 نور می خواهید می خواهید روشن تر بشوید در حقائق مربوط به خدا در مبداء و معاد می خواهید روشن تر بشوید؟نور می خواهید که با اون نور در میان مردم راه بروید؟ نُورًا تَمْشُونَ بِه این کارش اینه ای کسانی که ایمان آورده اید به قول خودتان خدا را باور کرده اید پیغمبر را معاد را اتَّقُوا اللهَ برنامۀ تقوا پیش بگیرید راستی متقی باشید راستی پرهیز از محرمات کنید جان خود را آلوده نکنید پلیدی در فکر و قلبتان ایجاد نکنید زنگار در صفحۀ آیینۀ جانتان تولید نکنید.تقوا پیشه کنید آمِنُوا بِرَسُولِهِ در مقابل رسولش تسلیم محض بشوید مثل مومی که در پنجۀ اوست به هر شکلی که شما را می خواهد بچرخاند بچرخید اگر اینجور شدید مطمئن باشید یُؤْتِکُم کِفْلَینِ مِنْ رَحمَتِهِ به اضعاف مضاعف می افزاید بر ایمانتان وَ یَجْعَلْ لَکُم نُورًا در جانتان نوری قرار می دهد روشن می شوید بسیاری از مطالب دیگران تاریکه بر شما روشن می شود در میان مردم راه می روید مثل اون کسی که چراغ دارد و در میان بیابان حرکت می کند چاه را از راه تشخیص میده اینجور می شوید شما این راه دارد وَ مَن یؤمِن باللهِ یَهدِ قَلبَه [[11]](#footnote-12)1 اون کسی که ایمان به خدا بیاورد تسلیم بشود دنبالش هدایت قلبی خواهد آمد اینها هم دربارۀ اصحاب کهف اینه می فرماید آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُم هُدًی چون ایمان آورده اند واقعا تسلیم شدن ما هم بر هدایتشان افزودیم وَ رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم ربط علی قلب کنایه است اصلا ربط یعنی بستن.بستن محکم بستن ما قلب اونها را شدت دادیم یعنی از اضطراب و تشویش نجات دادیم چون ایمان آورده اند و چون آمدند به سمت ما برنامۀ عملی را تسلیم شدن ما هم افزودیم بر نور هدایتشان و دل را محکم کردیم قوی القلب شدن قوت قلب پیدا کردند اضطراب نبود تشویش نبود نه از تهدید دقیانوس ترسیدند نه تطمیع او توانست اونها را به زانو در بیاورد.قوی القلب نه در مقابل مظاهر بهجت زا خودشان را باختند نه در مقابل عوامل وحشت افزا به زانو درآمدند قوی القلب محکم نه زر نه زور اینها را تنوانست تسلیمشان کند.این قوت قلبه رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم کنایه است. ما بر دل هایشان بستیم یعنی شدتی به دل ها دادیم اضطراب را از بین بردیم در نتیجۀ اون ایمانی که به ما داشتند و تسلیم بودند دربارۀ مادر حضرت موسی علیه السلام هم این روایت هست وَ رَبَطْنا عَلَیٟ قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ المُؤمنین[[12]](#footnote-13)1 آخه قوت قلب می خواهد مادر بچۀ نوزاد خودش را توی تابوتی بگذارد و توی آب بیافکند هرجا رفت این قوت قلب میخواد تا قبلا قلبش متصل به خدا نشود و از جانب خدا این نور ایمان ازدیاد پیدا نکند

لَا تَخَافِی وَ لَا تَحْزَنِی إنّا رَادُّوهُ إلَیْکِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ المُرسَلِین[[13]](#footnote-14)2

نترس غمگین نباش به ما بسپار ما دوباره به تو برمی گردانیم بچه ات را هم بر می گردانیم هم پیغمبرش می سازیم.اینه که چون قلبش محکم شد با قوت قلب انداخت توو آب.و الا به این سادگی مادر از بچه اش نمی گذرد اینجا هم چه شد که اینها در مقابل اون قدرت قهّار دقیانوس به پا ایستادند و خود را نباختند.چه بود؟ همون اول چون تسلیم شدن در مقابل ما برنامۀ عملیشون بود و ما هم روشن ترشان کردیم و دل ها را محکم کردیم رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم إذ قَامُوا برخاستند قیام کردند خود این قیام تا قوت قلبی نباشه نمیشه قیام در مقابل اون قدرت نمیشد مگر اینکه اول ربط علی قلبهم باشه إذ قَامُوا فَقَالُوا بپا خواستند و گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ اعلان توحید کردند در یک محیط کفر در محیط کفر و ظلمی که سخن از خدا نمیشد به میان آورد این جمعیت برخاستند پرده از روی اون توحید قلبی خودشان برداشتند یعنی تا به اون وقت تقیه می کردند در تقیه بودند اظهار ایمان و توحید نمی کردند اما رسید اون موقعی که باید پرده از روی ایمانشان بردارند بپا خواستند با کمال شهامت گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ لَنْ نَدْعُوَ مِن دُونِهِ إلهًا[[14]](#footnote-15)1 غیر او ما الهی را نمی خوانیم کسی را به جای او آقا بالا سر خود نمی دانیم لَنْ نَدْعُوَ مِن دُونِهِ إلهًا حالا این جمله را کجا گفتند؟ مختلف فرموده اند بعضی ها گفتند در مجلس خود دقیانوس گفته اند در همون جایی که فشار زیاد آمده بود بر مردم که باید حتما مردم بت پرستی کنند و کسی از دین مسیح و عیسی اسمی به میان نیاورد در همون مجلس اینها برخاستند اعلان توحید کردند بعضی گفتند نه در مجلس خصوصی خودشان بود با هم تشکیل مجمعی دادند در مجمع خودشان با هم صحبت کردند گفتند پروردگار ما اینها نیستند خدای ما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ است باید دنبال او برویم.اما می شود از این رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم استفاده کرد که در مجلس دقیانوس بوده اخه چون در مجلس خصوصی حرف زدن دیگه احتیاج به قوت قلب نداره که قبلا زمینه سازی بشود می فرماید رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم اول قلب اونها را محکم کردیم و قوی کردیم بعد فَقَالُوا رَبُّنَا اینه که از این رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم می شود استفاده کرد که این صحبتشان در مجلس خطرناکی بوده در مجمعی بوده که دل ها می لرزیده بدن ها ارتعاش داشته کسی قدرت نمی کرده که حرف خدا به میان بیاورد ولی ما قوت قلب بهشان دادیم در اون مجمع خطرناکی که دل ها آب می شد از ترس و وحشت اینها برخاستند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ این بهتر می چسبه.ولو اینکه بگیم توو مجلس خصوصی هم بوده عیبی نداره چون در مجلس خصوصی هم تصمیم گرفتن و قاطعیت به تصمیم خود دادن این هم قوت قلب می خواد باز این هم درست در نمیاد باید در مجلس خصوصی هم قوی القلب باشند رشید باشند بنا بگذارند به مخالفت با دستگاه وقت دیگه اینه که اینها ممکنه در مجلس خصوصی بوده یا در مجلس عمومی ولی از رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم می شود استفاده کرد اون قِسم اول را. رَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِم ما دل های اون ها را قوی کردیم إذ قَامُوا فَقَالُوا بپا خواستند و گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ لَنْ نَدْعُوَ مِن دُونِهِ إلهًا هرگز لَن هم نفی ابد میکنه هرگز غیر الله که رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ است غیر او را ما اله نمی خوانیم

لَقَدْ قُلنَا إذًا شَطَطًا[[15]](#footnote-16)1 ما اگر غیر خدا را به عنوان اله قبول کنیم حرف یاوه ای زده ایم بی اساس دروغ گفته ایم لَقَدْ قُلنَا إذًا شَطَطًا شَطَط یعنی حرفی که از منطق حق منحرف باشه حرف یاوه و بی اساس و باطل.اگر ما غیر خدا را اله بدانیم حرف بی اساس لغوی زده ایم لَقَدْ قُلنَا إذًا شَطَطًا این اعلان توحید خودشان بود بعد اعلان مخالفت کرده اند با مردم با جمعیت گفتند هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا [[16]](#footnote-17)2 این جمعیت چه کاره اند؟ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهةً یعنی این مردم را ببین سفیهانه غیر خدا را برای خود معبود گرفته اند هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهةً لَوْ لَا یأتُونَ عَلَیْهِم بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ اگر راست می گویند اگر غیر خدا این موجودات معبودند چرا پس سلطان بیِّن نمی آورند بَیِّن یعنی روشن و آشکار سلطان یعنی برهان.چرا دلیل و برهان نمی آورند به برهان و دلیل سلطان گفته میشه از اون نظر که دلیل مسلط بر عقل می شود افکار را به زانو در می آورد قلب ها را تسخیر می کند به این جهت سلطان گفته میشه دلیل و برهان منطق بر فکر آدم مسلط میشه عقل را مسخر می کند قلب را به زانو درمی آورد به این جهت سلطان گفته میشه اینها گفتند اگر اینها راست می گویند غیر خدا یک کسی رب است در عالم معبود چرخاننده گرداننده خب دلیل بیاورند برهان بیاورند.کو سلطان بیِّن؟ کو سلطان آشکار؟ما میگیم من موجودی هستم دیگری مرا می چرخاند زنده ام کرده می گرداند روزی ام می دهد می میراند اون دیگری کیه؟ اون دیگری این دقیانوس مثل منه که اون هم مثل من به نفس محتاجه به زمین محتاجه به آب محتاجه.اون بتی که شما خودتان تراشیده اید اینه اون گاو است و اون گوساله هست و این زمینه اون آسمانه خب این دلیل ندارد اینها مثل منن.اونی که مرا می چرخاند و اداره ام می کند کیست؟ما می گوییم همون کسی که نظامات متقن را بوجود آورده و مبداء غیبیه منزه از جسم بودن منزه از مکان منزه از زمان از هر رگ گردن به آدم نزدیک تر و از حس آدم غائب اوست این برهان ما اینه شما که میگید غیر اوست برهان شما چیه؟

لَوْ لَا یأتُونَ عَلَیْهِم بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ أظلَمُ مِمَّن افتَرَیٟ عَلَی اللهِ کَذِبًا [[17]](#footnote-18)1

اون وقت اینایی که این حرف ها را می زنند چه ظلمی از این بالاتر که به خدا افترا می بندند؟چه ظلمی از این بالاتر مخلوق را به حد خالق رساندند؟این ظلم نیست؟ از همۀ ظلم ها بالاتر اینه.مخلوق را خالق گرفتن مرزوق را رازق گرفتن مربوب را رب دانستن فَمَنْ أظلَمُ چه کسی ظالم تر از این کسی ست که افتَرَیٟ عَلَی اللهِ کَذِبًا دروغ به خدا افترا بسته گفته خدا دیگری را منشاء اثر قرار داده در عالم.رب و مدبّر قرار داده خدا اینها را مدبّر قرار داده این دقیانوس را و این بت ها را چه ظلمی از این بالاتر؟این دو تا جمله یکی پرده از روی توحید خودشان برداشتن گفتن ما موحّدیم رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الأرضِ مطلب دوم اعلان مخالفت کردن با جمعیت که مسیر ما از مسیر شما جداست و ما مسیر شما را محکوم به بُطلان می دانیم دو مطلب گفته اند هم پرده از توحید خودشان برداشته اند هم اعلان مخالفت با جمعیت حکومت وقت کرده اند و چون معلومه شخصیت هایی بودند نمیشد در اون مجلس به اونها اسائۀ ادبی بشود و دستگیرشان کنند نمیشد پیداست که در اون مجلس گفتند و بیرون آمدند همین اعلان مخالفت کردند و پرده از ایمان خود برداشتند و بیرون آمدند منتها اینها که بیرون آمدند خب معلومه باید مأمورینی به دستگیری اونها بروند و تا مأمورین به دستگیری آنها آمده باشند اینها خارج شدند از شهر با هم قرار گذاشتند از شهر بیرون بروند چون اگر بمانیم یا کشته می شویم یا ما را وادار به بت پرستی خواهند کرد ولذا از آیات قرآن این بدست میاد در روایات هم اینجور اون دو وجه گفته شده یک وجه اینکه در مجلس خصوصی حرف زده اند اگر این باشه که خب دیگه حالا پیش خودشان بوده و رفته اند اگر در مجلس عمومی بوده و در محضر حکومت وقت بوده است گفته اند نتیجه اینه در اون مجلس چون اشخاصی بوده اند محترم و با شخصیت حرف زدند حرف خود را و اونجا هم مزاحمشان نشدند بیرون آمدند وقتی آمدند در مجلس خصوصی خودشان با هم قرار گذاشتند

وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُم وَ مَا یَعْبُدُونَ إلَّا اللهَ فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ [[18]](#footnote-19)1 خب حالا که بنا شد که راه خودمونو از اونها جدا کردیم گفتیم شما اون سمت ما هم این سمت با هم نمیسازیم دیگه ما با اینها نمی توانیم زندگی کنیم وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُم حالا که بنا شد اینها را از خود دور کنید و وَ مَا یَعْبُدُونَ إلَّا اللهَ هم خودشان را و هم معبودهایشان را طرد کردید حالا که مسیر خود را عوض کردید و جبهه بندی در مقابل اینها کرده اید صف در مقابل صف اینها بسته اید دیگه نمیشه با اینها زندگی کرد وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُم وَ مَا یَعْبُدُونَ إلَّا اللهَ با هم گفتند حالا که بنا شده ازشان کناره گیری کنیم از معبودهایشان تبرّی بجوییم حالا فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ چاره ای نیست که به غار پناهنده بشویم دیگه از این زندگی پر نعمت باید دست برداریم فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ حالا بروید به سمت غار در اون غاری که دیگه هیچی نیست فاقد همۀ لذّات زندگیه اونجا زندگی کنید این خیلی مایه میخواد فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ گفتن خیلی مایه میخواد آدم یک مرتبه تصمیم قطعی بگیره امشب که نشسته الان چه دارم؟الان خانه دارم فرش دارم سفرۀ رنگین دارم زن دارم فرزند دارم شخصیّت دارم احترام دارم که اگر تسلیم حرف اونها بشوم احترام هم دارم.اما اگر بخوام در مقابل حرف اونها ایستادگی کنم یا باید کشته شوم یا باید بروم در میان اون کهفی که نه فرش دارم نه خانه دارم نه سفرۀ رنگین دارم نه رخت خواب گرم و نرم دارم هیچی ندارم خب این گذشتن از زندگی پر نعمت و رفتن در میان غار اونجا فاقد همۀ لذّات اون خیلی مردانگی میخواد اون خیلی هنر میخواد به این سادگی نیست فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ اگر بشر زندگی مادی مأنوسش باشد نمی تواند این دو تا را با هم معاوضه کند زندگی غرق در نعمت را رها کند بره توو کهف پر نعمت این نمی تونه این کار را بکنه.باید یه دید وسیعی پیدا کند باید در یک دیدگاه بلندی بایسته از یک طرف دنیا را ببیند خانه و فرش و سفرۀ رنگین و لباس شیک و احترام و شخصیت.از اون طرف خدا را ببیند یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه[[19]](#footnote-20)1 اونجا خدا را ببیند خدا را که ببیند یعنی رضای او تامین شد حیات ابدی سعادت سرمدی دیگه زندگی بی پایان خواهند داشت اینها را با هم مقایسه می کند.میگه عاقل آنست که از این زندگی زود گذر بگذرد اون کهف را انتخاب کند که در کهف رضای خدا و حیات ابدی تامینه.این دید میخواد تا بگه فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ و الّا تا اون را نبیند نمی تواند بگه فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ بروید در میان غار زندگی کنید.این منطق بود که پیغمبر اکرم را کشید به شعب ابیطالب سه سال با محنت زندگی کند.رضای خدا را در اونجا میبینه فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ بود که جعفر ابن ابیطالب علیه السلام را با چند جمعیتی آوارۀ وطن کند بروند در حبشه زندگی کنند از تمام زندگی غرق در خوشی شان بگذرند که اگر نمی گفتند لا اِله اِلّا الله این را نمی گفتند در مکه خوب زندگی می کردند کسب و کارشان زندگی شان خانه شان زن و فرزندشان همه چیز اما گفتند لا اِله اِلّا الله این را گفتند و دست از همه چیز کشیدند و رفتند. این فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ امیر المومنین علیه السلام را در شب هجرت میگه توو رخت خواب پیغمبر بخواب رختخوابی که چهل شمشیر عریان بالای سرت کشیده اند فرود بیایند بدنت را قطعه قطعه کنند و الا انسان اگر تا فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ تا اون خدا را در نظر نگیرد یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه این اگر در نظرش نباشه نمی تواند توو رختخوابی که شمشیرهای عریان بالای سرش آمده بخوابد اونجا.حالا گاهی اوقات آدم میگه منم اگر مانند علی باور داشتم که خدا حفظم می کند میخوابیدم بله حرف سر همین باوره.تمام گریه همین هاست این مایه میخواد که این حال یقین پیدا بشه حال یقین.شمشیرها محسوسه اما خدا و رضای خدا غیبه ایمان به غیب است که آدمی را در مقابل شمشیرهای محسوس می افکند توو رختخواب بخواب ولو اینکه این شمشیرها پایین بیاد. فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ میثم تمار می گوید یک علی می گوید و میکِشندش بالای دار و سرش را می برند زبانش را می برند پاهایش را می برند در همون حال که خون از دست و پایش می چکد علی می گوید فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ ول کن این زندگی پر نعمت را و برو در کهف فاقد همۀ این لذّات اما اونجا که علی باشه اونجا که رضای خدا باشه اینها فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ هست.این بود شهدای کربلا را هم کشید به کربلا گفت همه را رها کردن زن و بچه و همه چیز اونها هم مثل ما بودن پوستی گوشتی استخوانی چدن که نبود بدنشان که. اونا که از بیابان نیامده بودند مثل ما توو شهر بودند زن و بچه داشتند خانه داشتند کسب و کار داشتند چطور شد همه را رها کردند گفتند فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ همه با هم به سوی حسین همه با هم به سوی کربلا هر چه میخواهید یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه نترسید بروید توو کهف ولو اون کهف ندارد سفرۀ رنگین ندارد زن و بچه اما اونجا هر چه هست رحمت خداست یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه چه ایمان محکمی حتی عَسَیٟ هم نگفتند عَسَیٟ أَنْ یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم نگفتند لَعَلَّ الله یَنْشُر نگفتند.شاید چنین باشه امید است چنین باشه خیلی محکم گفتند یَنْشُر مطمئن باشید شما برید توو کهف از این زندگی بگذرید مطمئن باشید یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه خدای شما رحمتش را بر شما می گستراند.سایۀ رحمتش بر سر شما پهن می شود تمام زندگی شما را غرق در نعمت می کند یَنْشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِه وَ یُهَیِّئْ لَکُم مِن أَمرِکُم مِرفَقًا[[20]](#footnote-21)1 اون چه مایۀ رفق و مدارا و مایۀ حیات خوشبختیه خدا برای شما آماده می کند.این تصمیمشان بود تا خارج شدند و رفتند وَ یُهَیِّئْ لَکُم مِن أَمرِکُم مِرفَقًا مِرفَق یعنی وسیلۀ راحتی و آسایش و آرامش.بله اگر خدا اینجور در دل آدم نشست این مسلم فرمان صادر می کند فَأْوُوا إلَی الکَهْفِ اما اگر اینجور نشد ممکن نیست انسان مادی از زندگی خوش بگذرد و به زندگی فاقد این لذّات پناه ببرد نمیشه.اینها دیدند این مطالب را و رفتند.حالا چرا در ما اینگونه چیزها پیدا نمی شود این تکان ها در دل ما بوجود نمی آید؟این ماه مبارک رمضان است و ماه مناجات با خداست در این شبهای ماه رمضان دعاهایی که به ما گفته اند یه قدری دقت کنیم در این دعاها که داده شده بحر موّاج معارفه.یه قدری معرفت ما زیاد بشه در این ماه مبارک رمضان یعنی همش اکتفا نکنیم به گرسنه ماندن و تشنه ماندن فقط که بگیم ماه رمضان آمد و رفت عبادت کردم فقط عبادتم این بود که یه چند ساعتی گرسنه ماندم یه چند ساعتی تشنه ماندم یه قدری هم چند ساعتی آخر شب سحری بیدار میشدم فقط این نباشه کسب معرفت نورانیت قلبی زیاد بشه یه قدری راستی گدایی کنیم در این روزها و شب ها ساعات آخر شب یه قدری گدایی کنیم به درگاه خدا و جدا گدایی کنیم و بر فقر خود بنالیم نه بر فقر مالی و فقر مادی بر فقر اخلاقی بر فقر معارف از لحاظ معرفت فقیریم از لحاظ یقین فقیریم یقین است اصحاب کهف را کشیده به کهف برده از این زندگی پر نعمتشان بیرونشان کشیده این یقین از خدا بخواهیم که خداوند تقوا یقین توکل تسلیم عبودیت اخلاص به همۀ ما عنایت کند ان شاء الله و هم توسل را یادمان نرود تنها هم در خانۀ خدا نرویم ولو خدا همه جا حاضر همه جا ناظر از رگ گردن هم به ما نزدیک تر همون خدایی که از همه کس به ما نزدیک تر خودش به ما گفته فرشتگان بر شما گماشته ام اعمالتان را می نویسند مراقب باشید همون خدایی که فرشتگان را گماشته با اینکه خودش می داند اعمال ما را به صریح قرآن فرشتگان را گماشته همون خدا اولیاء و مقربین درگاهش را وسیله قرار داده کا ما با در خانۀ آنها آشنا بشویم با حسین عزیز ععلیه السلام رابطه برقرار کنیم دست به دامن امیر المومنین در این شب ها بزنیم دست به دامن امام سجاد بزنیم بگیم خدایا من آبرو ندارم در خانه ات تیرگی های گناهان رو سیاهم کرده من چه بگویم درسته روزه می گیرم نماز می خوانم امر کرده ای اطاعت می کنم اما به روزه و نماز خودم تکیه ندارم بلکه به آبروی حسین در خانه ات آمده ام نه به آبروی خودم نه به آبروی نمازم نه به آبروی روزه ام.میگیرم روزه می خوانم نماز اما عملم را آبرومند نمی دانم بلکه به آبروی حسین در خانه ات می آیم به آبروی ابوالفضل علیه السلام در خانه ات می آیم دو دست بزرگوار ابوالفضل را امشب به پیشگاه مقدس پروردگار به شفاعت می بریم اون دست هایی که در راه خدا از بدن جدا شده خدا اون دست ها را باب الحوائج قرار میده البته بنده که در خانه برود خدا هم ازش پذیرایی کند چه استبعاد اون دستی که در راه خدا داده شده خدا همون دست را باب الحوائج قرار بده همون دست ها که از بدن جدا شد برادر را بالای سرش دید که دست به کمر نهاده اون امام حجت پروردگار می گوید ألآنَ انقَطَعَ رَجائِی[[21]](#footnote-22)1 الان دیگه امیدم قطع شد و کمرم شکست ابوالفضل رفتی اما کمرم در مرگ تو شکست

لا حولَ و لا قُوَّة إلّا باللهِ العلیِّ العظیم

1. . سورۀ کهف، آیات 13 و 14 [↑](#footnote-ref-2)
2. 1 . سورۀ کهف، آیۀ 13 [↑](#footnote-ref-3)
3. 2. سورۀ کهف، آیۀ 10 [↑](#footnote-ref-4)
4. 1 . سورۀ کهف، آیۀ 11 [↑](#footnote-ref-5)
5. 2 . سورۀ کهف، آیۀ 12 [↑](#footnote-ref-6)
6. 1 . مولوی، مثنوی معنوی، بخش 15 [↑](#footnote-ref-7)
7. سورۀ کهف، آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-8)
8. 1 . سورۀ کهف، آیۀ 13 [↑](#footnote-ref-9)
9. 2 . همان [↑](#footnote-ref-10)
10. 3 . سورۀ حدید، آیۀ 28 [↑](#footnote-ref-11)
11. 1.سورۀ تغابن ، آیۀ 11 [↑](#footnote-ref-12)
12. 1 . سورۀ قصص، آیۀ 10 [↑](#footnote-ref-13)
13. 2 . سورۀ قصص، آیۀ 7 [↑](#footnote-ref-14)
14. 1.سورۀ کهف، آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-15)
15. 1. سورۀ کهف، آیۀ 14 [↑](#footnote-ref-16)
16. 2. سورۀ کهف، آیۀ 15 [↑](#footnote-ref-17)
17. 1 .سورۀ کهف، آیۀ 15 [↑](#footnote-ref-18)
18. 1 . سورۀ کهف، آیۀ 16 [↑](#footnote-ref-19)
19. سورۀ کهف، آیۀ 16 [↑](#footnote-ref-20)
20. 1. سورۀ کهف، آیۀ 16 [↑](#footnote-ref-21)
21. 1 . مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 41 [↑](#footnote-ref-22)